

گسل های اجتماعی

دکتر عزت اله سام آرام^۱

مقدمه

موضوع گسل های اجتماعی طرح یک مسأله چند بعدی است در ارتباط با بحران های اجتماعی مربوط به حوادث طبیعی مثل زلزله های شدید که تخریب های چند بعدی را بوجود می آورد ولی در نظریه های مداخله در بحران تنها به ابعاد عینی به ویژه فیزیکی آن توجه می شود.

در پیشگیری ها هم تنها به مطالعه گسل های زمین شناسی می پردازند و بر این اساس تنها ساختمان ها مقاوم سازی می شوند، نه جامعه، در حالیکه در جامعه هم، گسل هایی هست که در این مقاله با عنوان گسل های اجتماعی معرفی می شوند و در بحران هایی مثل زلزله، گسل های اجتماعی نیز فعال شده، و خسارات اجتماعی را دامن می زنند و در فرایند بازتوانی جامعه هم این گسل ها ی اجتماعی فعال شده هستند که فرایند بازتوانی را طولانی و کم اثر می نمایند.

شناخت این گسل ها در مناطق مختلف کشور می تواند مسئولین مداخله در بحران را یاری کند که به طور مرتب، هرگونه تغییرات آنها را ارزیابی و نظارت نمایند و در فرایند مداخله در بحران هایی مثل زلزله، به ویژه در مرحله باز سازی و بازتوانی، ابزار لازم برای کاهش خطرات آنها را در اختیار داشته باشند.

- روش

مطالعه زمینه ای Grounded Theory

- ابزار تحقیق

مشاهده مشارکتی در زلزله های مهم کشور از ۱۳۴۷ تا ۱۳۸۲

طرح مسئله:

الف) برخی گسل‌های اجتماعی در ایران

۱- اختلاف‌های تثبیت شده تاریخی بین برخی روستاهای همسایه، شهرهای همسایه، عمدتاً، حساسیت نسبت به موفقیت‌های همسایه تا حد دشمنی، چشم‌هم‌چشمی و رقابت تا حد حسادت، انتظار برای فرصت مناسب جهت تخریب دستاوردها و امکانات روستا یا شهر همسایه و مانع تراشی در فرایند توسعه همسایه.

نمونه آن رابطه شهر خرم‌آباد با بروجرد- سمیرم با دهاقان- روستای چم‌چنگ با روستای چم‌خلیفه، این دو روستا، روپروی هم در دوسوی رودخانه زاینده رود هستند با یک پل بین آنها و برخی روابط خانوادگی- یا باغ‌بادران با مرکب‌آباد به همین صورت!.

۲- برخی طایفه‌های عشایری با سابقه ایلی که در کنار هم در یک سرزمین مشترک یا مجاور کوچ و اسکان دارند نیز، همین دشمنی خاموش را با طایفه کناری خود که هردو زیر مجموعه یک ایل هستند، یا خصومت باشهر مجاور که عمدتاً با آنها روابط اقتصادی و البته بدھکاری دارند. آنها هم یا در انتظار حادثه می‌مانند یا دست به غارت می‌زنند. نمونه آن رفتار عشایر بویراحمدی با مردم اردکان یا عشایر کهگیلویه با مردم بهبهان با بختیاری‌ها با مردم پیون از توابع ایذه!.

اگر مفهوم غارت در عشایر هست، همیشه همسایگان را غارت کرده اند، عشایر بویراحمد نمی‌روند عشایر کرمان را غارت کنند، با آنها دشمنی ندارند ولی با طایفه‌های اطراف و همسایگان خود دشمنی دارند، گرچه در شرایط عادی این دشمنی‌ها پنهان هستند، مثل گسل‌های زمین‌شناسی، ولی در شرایط بحرانی مثل خشکسالی‌ها و تحولات سیاسی، فعال می‌شوند. البته، در زلزله‌ها روزهای اول رفتار عاطفی مثل کمک‌های فوری از سوی همسایگان مطرح می‌شود ولی پس از چند روز ابتدا توسط افراد فرصت طلب نوعی غارت شروع می‌شود و خیلی زود به دیگران سرایت میکند.

۳- تفاوت در نظام مدیریت جامعه:

در گذشته، حفظ دشمنی و اختلاف و تداوم آن برای ادامه مدیریت خان بزرگ ضروری بوده مثل نوع مدیریت خان بزرگ، عبدالله خان ضرغام پور بر ایل بوی احمدی و تفاوت آن با نوع مدیریت خوانین کوچک در طوایف کهگیلویه که هر چند وقت یکبار مورد هجوم عوامل خان بزرگ یعنی ایل بوی احمدی قرار می گرفتند که هر دو ایل بوی احمدی و کهگیلویه، در یک سرزمین سابقه همسایگی چند هزار ساله دارند ولی کماکان این رقابت و دشمنی پا برجاست.

چون کهگیلویه با نظام مردمی مرتب رو به توسعه ی انسانی بود، مورد حسادت بوی احمد بود که با نظام خودکامه خان بزرگ، اجازه هر نوع توسعه به ویژه توسعه انسانی را از آنها گرفته بود و تنها راه کسب آرامش آنها غارت همسایه هایی بود که از نظر قدرت نظامی از آنها ضعیف تر بودند ولی از نظر اجتماعی، اقتصادی و توسعه انسانی موفقیت روز افزون داشتند.

این شرایط یک دشمنی خاموش را به صورتی پایدار به شکل بک گسل اجتماعی حفظ کرده بود که در شرایط بحرانی مثل زلزله، سیل و غیره این گسل هم فعال می شد و خسارات را افزایش می داد.

۴- دشمنی پنهان کشاورزان با دلالان خرید محصولات:

در نظام اقتصادی کشور ما عمده زحمت تولید کشاورزی و تحمل خسارات آن به عهده کشاورز است ولی عمده سود محصولات را دلالان بازارهای بزرگ میوه و تره بار می برند و هر دو بر آن آگاهی دارند. این دشمنی در شرایط بحرانی، عینی می شود.

۵- اختلافات و دشمنی هایی که در فرایند اصلاحات ارضی سال ۱۳۴۱ در کشور پایه گذاری شد. به دلیل اجرای بدون مطالعه اصلاحات ارضی هنوز در ۳ نسل بعد هم مطرح است و مانند آتش زیر خاکستر عمل می کند.

اگر در این زمینه مطالعات مردم شناسی مناسبی انجام شود، گسل های اجتماعی فراوانی در سراسر کشور شناخته خواهد شد که بررسی آنها می تواند موجب کاهش میزان ریسک پذیری در بحران های آینده باشد.

ب- مدل‌های ریسک‌پذیری در فرایند زلزله‌ها، متاثر از گسل‌های اجتماعی:

در این بخش گسل‌های اجتماعی در سه بعد، زمان (تاریخ) و مکان (جغرافیایی) و نوع کمک‌رسانی (دولتی و مردمی) را مطالعه می‌کنیم:

برای رسیدن به سه مدل مورد مطالعه، چهار زلزله مهم کشور را از سال ۱۳۴۷، زلزله گناباد، تا ۱۳۸۲ زلزله بم مورد بررسی قرار می‌دهیم (زلزله‌هایی که محقق در محل آنها برای کمک‌رسانی یا مدیریت کمک‌رسانی و توانمندسازی جامعه برای بازسازی، حضور داشته است). مدل ۱- گسل‌های سوار بر زمان (تاریخ):

از سال ۱۳۴۷ شمسی، زلزله گناباد با خسارت فیزیکی زیاد و خسارت اجتماعی بسیار کم و عوارض خیلی کم بعد از زلزله وجود دارد.

پس از آن زلزله طبس است که شرایط مشابه آن داشت. یعنی از عوارض اجتماعی به دور بود. ولی دو زلزله بعدی یعنی زلزله ۱۳۶۹ رودبار، و ۱۳۸۲ بم هر دو زلزله با خسارات فیزیکی مشابه ولی به ترتیب هر چه از ۱۳۶۹ به ۱۳۸۲ می‌رویم خسارات اجتماعی بیشتری را مشاهده می‌کنیم.

با این مدل می‌توانیم پیش‌بینی کنیم که در زلزله بعدی گسل‌های اجتماعی بیشتری فعال می‌شود و خسارات اجتماعی را در فرایند کمک‌رسانی و به خصوص در مرحله بازتوانی جامعه بیشتر می‌کنند، مگر اینکه پیشگیری شود.

مدل ۲- گسل‌های اجتماعی سوار بر مکان (جغرافیا)

زلزله‌هایی که در کویر اتفاق افتاده و دور از شهرهای بزرگ بوده‌اند، کمترین خسارات اجتماعی را چه در فرایند کمک‌رسانی و چه در بازسازی و بازتوانی اجتماعی تحمل کردند ولی زلزله‌هایی که در مناطق کوهستانی و نزدیک شهرهای بزرگ اتفاق افتاده‌اند خسارات اجتماعی بیشتری داشته‌اند احتمالاً گسل‌های اجتماعی موجود در همسایگی آنها فعال شده و بحران‌های اجتماعی را ایجاد کرده‌اند.

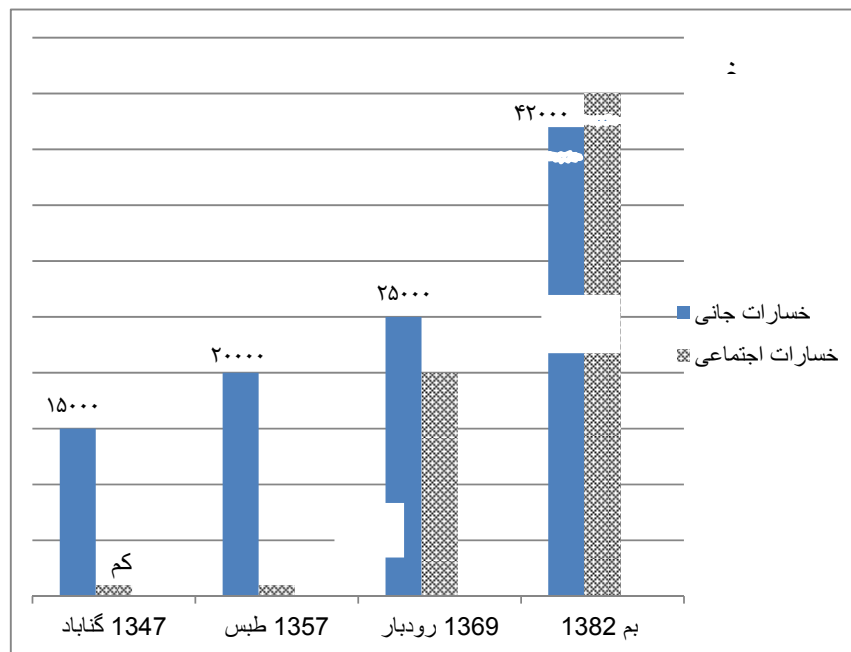
مدل ۳- گسل‌های اجتماعی مربوط به نوع مدیریت بحران در زلزله‌های مورد مطالعه:

در دو زلزله گناباد و طبس و البته قبل از آن در زلزله بوئین زهرا که در این مطالعه مورد نظر نیست، مدیریت بحران به صورت مردمی انجام می‌شد که خسارات اجتماعی کمتری

داشت ولی در دو زلزله رودبار و بم که مدیریت دولتی حاکم بود، خسارات اجتماعی بیشتری مشاهده شد، چه در فرایند کمک رسانی به ویژه در مرحله بازتوانی و بازسازی منطقه زلزله زده! البته در بازسازی فردوس ۱۳۴۷ شاهد مداخله بی منطق دولت وقت بودیم که موجب بحران اجتماعی خاصی شد که مفصل آن در تحقیق سازمان برنامه آمده است. که در نهایت دو فردوس ساخته شد! یکی فردوس دولت در محل قدیم که در اثر زلزله ویران شده بود و محل استقرار ادارات دولتی شد، دیگری فردوس مردم که در جای مناسبی در بلندیها ساخته شد و مردم خودشان شهرشان و تعاونی شان را ساختند. البته کمک های روحانیت خراسان و بازاریان تهران در تامین امکانات نقش اساسی داشت.

ج- نمودار خسارات جانی و اجتماعی

در نمودار زیر چهار زلزله گناباد ۱۳۴۷، طبس ۱۳۵۷، رودبار ۱۳۶۹ و ۱۳۸۲ از نظر خسارات جانی و اجتماعی مقایسه می شود.



به نظر می‌رسد با توسعه امکانات فیزیکی در جامعه و عدم توسعه اجتماعی مناسب در کشور، گسل‌های اجتماعی بیشتری با قدرت بیشتر در جامعه تولید و در شرایط بحرانی بازتولید می‌شوند و زمینه‌های گسل‌های اجتماعی قبلی را تقویت می‌نمایند و در این شرایط اگر مطالعه، شناخت و پیشگیری در این زمینه انجام نشود، در آینده در بحران‌هایی مثل زلزله باید شاهد خسارات اجتماعی بیشتری با قدرت بیشتر باشیم.

د- پیشنهادات

۱- انجام پژوهش‌های زمینه‌ای با هدف کسب شناخت بیشتر در مورد مسائل اجتماعی زلزله‌های ۴۰ سال گذشته از طریق جمع‌آوری و تحلیل تجربیات کسانی که در این زلزله‌ها فعالیت اجتماعی داشته‌اند. این مطالعات باید توسط دانشگاه‌ها و انجمن‌های علمی تخصصی و با حمایت مالی دولت انجام شود.

۲- سپردن کار مداخله در بحران‌های زلزله به مردم از طریق مطالعه تشکل‌های موجود سنتی در جامعه و آموزش آنها برای مداخله در بحران و کمترین مداخله دولتی. اگر دولت فقط برای نظارت و ایجاد امنیت دخالت کند، خسارات اجتماعی کمتری حاصل می‌شود. هدف‌سازی، برنامه‌ریزی، آموزش، آمادگی برای مداخله توسط مردم، قبل از بحران و اقدام برای مداخله، کمک‌رسانی به ویژه در مرحله بازتوانی و بازسازی همه امور توسط تشکل‌های مردم‌نهاد بومی انجام شود.